

رهیافت استدلال قیاسی در تحلیل سیاست خارجی

صدیقه شیخزاده جوشانی^۱

استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و الهیات دانشگاه شهید باهنر کرمان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۲/۱۱)

چکیده

هدف مقاله حاضر، شناساندن رهیافت استدلال قیاسی به عنوان یک رهیافت شناختی در تحلیل سیاست خارجی است. به منظور دستیابی به این هدف، تلاش شده است با بهره‌گیری از ادبیات نظری و تجربی موجود، مباحثی در سه زمینه موضوعی شامل تعریف قیاس و استدلال قیاسی، چگونگی به کارگیری استدلال قیاسی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی و ارزش تبیینی رهیافت استدلال قیاسی در تحلیل سیاست خارجی، استخراج و به نحوی نظام‌مند بیان شود. به باور نویسنده، این مباحث در کنار هم اجزای سازنده اصلی رهیافت استدلال قیاسی را شکل می‌دهند.

واژه‌های کلیدی

تحلیل سیاست خارجی، تصمیم‌گیری سیاست خارجی، رهیافت استدلال قیاسی، فرایند استدلال قیاسی، قیاس، قیاس‌های تاریخی.

مقدمه

اغلب دیده می‌شود تصمیم‌گیران سیاست خارجی از مقایسه رویداد جاری با رویدادی در گذشته، برای فهم رویداد جاری بهره می‌گیرند. فهم یک رویداد یا موقعیت جاری از گذر قیاس آن با رویداد یا موقعیت گذشته، فرایند تفکر شناختی است که از آن با عنوان استدلال از گذر قیاس یا به عبارتی، استدلال قیاسی نام برده می‌شود.

روان‌شناسان شناختی از فرایند استدلال قیاسی به عنوان جزء سازنده مهم از شناخت یاد می‌کنند که در تجربه روزانه افراد انسانی امری است رایج و عملاً در تمامی حوزه‌ها، از جمله حوزه مورد بحث مقاله حاضر، یعنی تصمیم‌گیری سیاست خارجی به کار می‌رود.

استفاده از استدلال قیاسی، یا به عبارتی دقیق‌تر، استدلال از گذر قیاس‌های تاریخی توسط تصمیم‌گیران سیاست خارجی توجه برخی دانشوران علوم سیاسی را به خود جلب کرده است. آنها با تمرکز بر استفاده فراگیر تصمیم‌گیران سیاست خارجی توانسته‌اند حجم زیادی از ادبیات نظری و تجربی را انباشت کنند که حاصل آن شکل‌گیری رهیافت استدلال قیاسی در حوزه تحلیل سیاست خارجی است.

رهیافت استدلال قیاسی را باید به عنوان بخشی از پیکره گسترده‌تری از رهیافت‌های شناختی در حوزه پژوهشی تحلیل سیاست خارجی به‌شمار آورد که درصدد ارائه تبیین ادراکی/شناختی (مبتنی بر ادراکات تصمیم‌گیران) در زمینه تصمیمات سیاست خارجی دولت‌هاست. بر پایه فرض اصلی این رهیافت، حافظه و قیاس‌های تاریخی رفتار سیاست خارجی دولت‌ها را هدایت می‌کند، از این نظر که تصمیم‌گیران سیاست خارجی از طریق شباهت‌های صوری بین یک رویداد گذشته و رویداد جاری، به ی پیوند قیاسی بین این دو رویداد می‌رسند. این پیوند، تصمیم‌گیران را هدایت می‌کند تا فهمشان از رویداد جاری را مفهوم‌سازی و براساس این فهم اقدام به تصمیم‌سازی در خصوص رویداد جاری کنند.

از نگاه آن دسته از طرفداران رهیافت قیاسی در تحلیل سیاست خارجی که بر کارکرد قوام‌بخشی استدلال قیاسی در تصمیم‌سازی سیاست خارجی تأکید دارند، برون‌دادهای دستگاه سیاست خارجی یک دولت در خصوص یک رویداد جاری را می‌توان به عنوان پاسخ‌هایی فرض کرد که در درون فهم مبتنی بر پیوند قیاسی بین آن دو رویداد و یک رویداد گذشته شکل گرفته‌اند.

در مقاله حاضر تلاش شده است با بهره‌گیری از آثار نظری و تجربی موجود، تصویری کلی از رهیافت استدلال قیاسی در تحلیل سیاست خارجی و چگونگی به‌کارگیری آن توسط پژوهشگران این حوزه ارائه شود. شایان یادآوری است که در تنظیم فهرست مطالب، به‌گونه‌ای

عمل شده است که بیانگر اجزای سازنده اصلی رهیافت استدلال قیاسی در تحلیل سیاست خارجی باشد.

قیاس و استدلال قیاسی

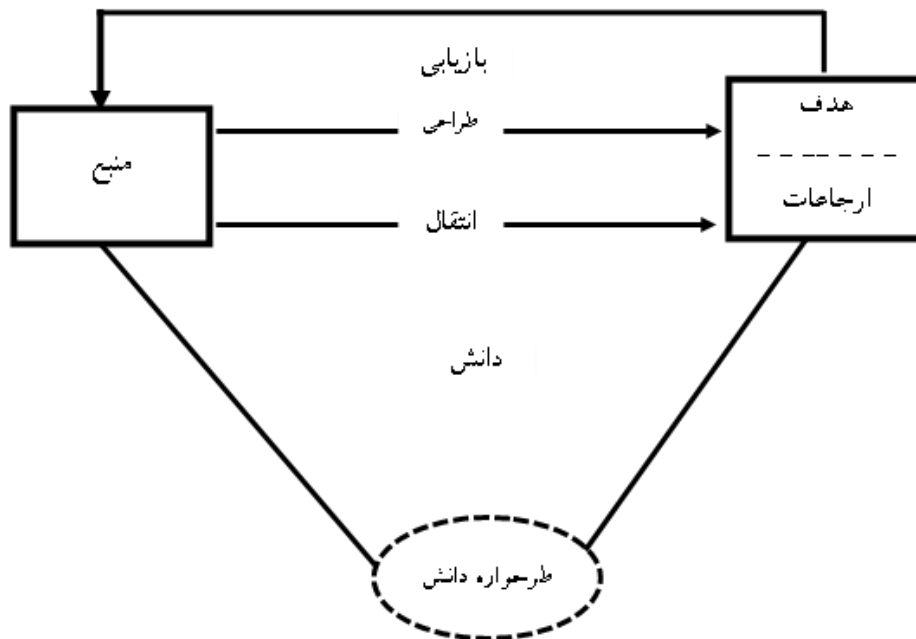
احتمالاً نزدیک‌ترین معنایی که از قیاس^۱ و کاربرد آن به ذهن خطور می‌کند، به‌عنوان یکی از صنایع ادبی است، اما آنچه از قیاس در اینجا مدنظر است، چیزی بیش از اشکال تزئینی سخنوری است. مراد از قیاس در اینجا به‌عنوان یک پدیده شناختی^۲ است که نقشی توصیف‌ناپذیر در فعالیتی مانند استدلال^۳ دارد. قیاس در اینجا، به‌عنوان فرایند استدلالی تعریف می‌شود؛ فرایند تفکر شناختی که از گذر قیاس‌سازی^۴ شکل می‌گیرد. از این رو، استدلال قیاسی^۵ یا استدلال مبتنی بر قیاس، علاوه بر قیاس‌سازی، دربرگیرنده یک فرایند استنتاجی نیز است که به موجب آن ویژگی‌ها و خصوصیات یک پدیده یا موقعیت جاری از شناخت خصوصیات عینی پدیده یا موقعیت دیگر استنتاج می‌شود. در صورتی که این پدیده یا موقعیت دیگر، یک رویداد تاریخی باشد، آنگاه قیاس یا استدلال قیاسی، قیاس تاریخی^۶ خواهد بود. در قیاس تاریخی، شناخت یک رویداد یا موقعیت جاری از گذر قیاس‌سازی آن با رویداد یا موقعیتی در گذشته ممکن می‌شود، اما فرایند قیاس تاریخی، آن‌گونه که یاکوف ورتسبرگر^۷ (۱۹۸۶) تأکید دارد، محدود به قیاس صرف نیست. در این فرایند، یک رویداد تاریخی که فرض می‌شود علل آن شناخته شده باشد، موقعیت‌یابی^۸ و سپس از گذر قیاس بین علل هر دو رویداد (گذشته و حال)، مترادف با رویداد حال تعریف می‌شود. این در واقع، مستلزم فرایند دومرحله‌ای است: ابتدا، ایجاد قیاس/شباهت بین دو رویداد و دیگری، قیاس بین عللشان، با این استنتاج که علل مشابه بیانگر نتایج مشابه نیز است. ورتسبرگر از مرحله‌ی اخیر به‌عنوان مرحله «نتیجه‌گیری» یا «استنباط علی»^۹ (Vertzberger, 1986: 226) نام می‌برد.

فرایند شکل‌گیری استدلال قیاسی

روان‌شناسان شناختی نوعاً چهار مرحله متمایز را در فرایند استدلال قیاسی شناسایی کرده‌اند:

1. Analogy
2. Cognitive
3. Reasoning
4. Analogizing
5. Analogical reasoning
6. Historical analogy
7. Vertzberger
8. Locating
9. Causal inference

۱. بازیابی^۱، ۲. نمونه‌سازی^۲، ۳. انتقال^۳ و ۴. یادگیری^۴ که در اینجا از آن به‌عنوان دانش نام می‌بریم. با اضافه کردن دو جزء منبع/مبدأ^۵ و مقصد/هدف^۶ به این چهار مرحله، با هم اجزای سازنده یک فرایند استدلال قیاسی را شکل می‌دهند (شکل ۱).



شکل ۱. اجزای اصلی یک استدلال قیاسی
منبع: Holyoak, 2005:118

در شکل ۱، جزء «منبع» به پدیده، رویداد یا موقعیت پیشین یا گذشته اشاره دارد، درحالی‌که جزء «هدف» به پدیده، رویداد یا موقعیت جاری نسبت داده می‌شود. با فرض دو جزء منبع و هدف، ما چگونگی شکل‌گیری فرایند استدلال قیاسی را براساس تعاریفی که توسط پژوهشگران رهیافت قیاسی در خصوص قیاس ارائه شده است، استنباط کرده‌ایم. نکته شایان توجه در این تعاریف این است که هر یک از آنها شکل‌گیری یک استدلال قیاسی را با تمرکز بر یکی از مراحل چهارگانه پیش‌گفته توصیف کرده‌اند. به‌طور نمونه، لوب^۷ (۲۰۱۲) در

1. Retrieval
2. Mapping
3. Transfer
4. Learning
5. Source
6. Target
7. Laub

کار پژوهشی‌اش، فرایند انتقال دانش از حوزه مبنا [اشاره به جزء منبع] به حوزه هدف، با فرض وجود شباهت‌های ساختاری بین آنها را استدلال قیاسی تعریف می‌کند. چنانچه به جای دانش، از طرحواره‌های دانش^۱ صحبت کنیم، می‌توان تعریف شونک^۲ (۱۹۸۸) را در راستای تعریف لوب (۲۰۱۲) فرض کرد. به اعتقاد شونک (۱۹۸۸)، هرگونه به‌کارگیری یک طرحواره از پیش شکل‌یافته [اشاره به جزء منبع] به مسئله راهبردی جدید [اشاره به جزء هدف] را می‌توان یک فرایند استدلال قیاسی به حساب آورد. تعریف شونک (۱۹۸۸) را می‌توان این‌گونه بازتعریف کرد که استدلال قیاسی فرایندی است که طی آن قیاس‌گر، دانش / شناخت خود از منبع (یا رویداد الف) را درباره هدف (رویداد ب) به‌کار می‌گیرد. در خصوص تعریف طرحواره^۳ شایان ذکر است که براساس تعریفی، طرحواره‌ها، مدل‌های ساده‌شده‌ای از روابط بین متغیرهای مرتبط با یک مسئله اساسی‌اند (Simon, 1957; 1979). همچنین طرحواره‌ها، مفاهیمی انتزاعی‌اند که افراد در خصوص جهان اجتماعی فرض می‌گیرند (Taylor, 1982; Taylor & Crocker, 1983). برای درک بهتر طرحواره‌ها یا طرحواره‌های دانش از یک مثال بیان‌شده در یک منبع کمک گرفته‌ایم. در مثال «شغل من زندان است»، طرحواره دانش مربوط به زندان این است که زندان، محدودیت‌های مادی شدیدی بر حرکت زندانی اعمال می‌کند (ساسانی، ۱۳۸۳: ۲۶۳). براساس یک تعریف، فرایند استدلال قیاسی، نمونه‌سازی بین عناصری از حوزه منبع و حوزه هدف توصیف شده است (Hall, 1989: 40). یک استدلال قیاسی تا اندازه‌ای سودمند است که استدلال‌کننده با منبع آشناست و می‌تواند عناصر یا روابط شناخته‌شده را از حوزه منبع به درون عناصر یا روابط ناشناخته در حوزه هدف نمونه‌سازی کند. این عناصر نمونه‌سازی‌شده^۴ به باور هال (۱۹۸۹)، همان استنتاجات قیاسی‌اند. در این تعریف، منبع، هدف، نمونه‌سازی و استنتاج قیاسی^۵ به‌عنوان اجزای سازنده قیاس فرض شده‌اند. هالیوک^۶ (۲۰۰۵) نمونه‌سازی را دسته‌ای از مشابهت‌های نظام‌مند می‌داند که عملکردشان همتراز کردن عناصری از منبع و هدف است. به گفته وی، بر پایه نمونه‌سازی است که استنتاج ارجاعات جدید در خصوص هدف و در نتیجه، بسط و بازنمایی آن ممکن می‌شود (Holyoak, 2005: 117-118).

اما برای خلق یک قیاس یا استدلال قیاسی، بلانشت و دانبر (Blanchette & Dunbar, 2001) معتقدند قیاس‌گر^۷ نخست باید منبعی را از حافظه خود بازیابی کند. واضح است که مرحله

-
1. Knowledge schemata
 2. Schwenk
 3. Schema
 4. Mapped
 5. Analogical inference
 6. Holyoak
 7. Analogizer

بازیابی یا گزینش منبع قیاس براساس شباهت‌هایی که بین منبع و هدف فرض می‌شوند، صورت می‌گیرد. پژوهشگران رهیافت استدلال قیاسی از دو دسته شباهت‌ها سخن به میان آورده‌اند: شباهت‌های صوری و ساختاری^۱. مراد از شباهت‌های صوری، شباهت در ویژگی‌های عینی است، درحالی‌که شباهت‌های ساختاری به روابط بنیادین موضوعات در منبع و هدف اشاره دارند. در خصوص شکل‌گیری فرایند استدلال قیاسی براساس شباهت‌ها، گفته می‌شود که بازیابی منبع اغلب از طریق شباهت‌های صوری محدود می‌شود، اما گزینش یک منبع در نهایت بر پایه شباهت‌های ساختاری آن با مسئله هدف خواهد بود (Forbus, Gentner & Law, 1994).

در اینجا، به منظور ارائه یک تعریف نهایی از قیاس و استدلال قیاسی به تعریف ساده بلائشت و دانبر (۲۰۰۱) استناد می‌کنیم که معتقدند قیاس اغلب به [فرایند] ورود دانش از یک منبع شناخته‌شده به درون یک هدف کمتر شناخته‌شده، از طریق ایجاد مشابهت یا همانندی بین این دو حوزه [منبع و هدف] تعریف می‌شود.

استدلال قیاسی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی

استفاده از استدلال قیاسی به‌عنوان یک فرایند تفکرشناختی در تجربه روزانه ما امری رایج است، اما به‌کارگیری این روش استدلالی در مواجهه با مسائل سیاست خارجی به نظر امری طبیعی و نیز مناسب تلقی می‌شود، به‌ویژه زمانی که آن، روشی انعطاف‌پذیر است و مانع بهره‌گیری از راهبردهای دیگر نمی‌شود. ازاین‌رو، استفاده از قیاس‌های تاریخی توسط تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران خارجی در اجرای امور تصمیم‌سازی سیاست خارجی امری گسترده و فراگیر است تا جایی که بارتکوفسکی^۲ (۲۰۰۲) از آن به «جنون قیاس»^۳ تعبیر کرده است.

اساساً استفاده از تاریخ توسط تصمیم‌گیران سیاست خارجی نه در نقش مورخان علمی، بلکه به‌عنوان مورخان شهودی - عملی پدیده‌ای رایج است، از این نظر که هم کارکردی، هم در دسترس و هم به لحاظ اجتماعی قابل قبول است. گذشته می‌تواند برای غلبه بر دامنه گسترده‌ای از فرایند اطلاعات و امور مرتبط به‌کار رود. در اغلب موارد، تصمیم‌گیران سیاست خارجی افرادی تعلیم‌دیده و آماده برای غلبه یافتن بر پیچیدگی‌های سیاست بین‌الملل نیستند. ازاین‌رو، آنها هنگام احاطه شدن با واقعیت‌های دشوار سیاست خارجی و مواجهه با پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌های صحنه سیاست بین‌الملل، طبیعی است که تمام تلاش خود را

1. Surface/Superficial and Structural Similarities

2. Bartkowski

3. Analogy mania

به کار می‌بندند تا از تمام سازوکارها برای حل مشکلاتی که تجربه گذشته را در خصوص آنها دارند، استفاده کنند. قیاس‌های تاریخی، از این رو، به تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی کمک می‌کند تا هم از احساس فشار روانی و هم حس عدم کفایت که ممکن است از اجبار به جست‌وجوی به‌کارگیری راهبردهای جدید و آزمون‌ناشده ناشی شود، اجتناب ورزند.

کارکردهای استدلال تاریخی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی

موضوع بهره‌گیری تصمیم‌گیران سیاست خارجی از قیاس‌های تاریخی به‌عنوان ابزار تحلیلی و نیز شناختی توجه بسیاری از دانشوران را به خود جلب کرده است. ارنست می، مورخ دیپلماتیک، نخستین دانشوری است که در اثر اغلب غیرتئوریک خود زیر عنوان «درس‌هایی» از گذشته: استفاده و سوءاستفاده از تاریخ در سیاست خارجی آمریکا» (May, 1973) به بررسی نقش استدلال قیاسی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی پرداخته است، اما از «قیاس‌ها در جنگ» (۱۹۹۲)، اثر یوان فونگ خونگ، به‌عنوان نخستین و جامع‌ترین پژوهشی اشاره می‌شود که این موضوع را به شکل تئوریک مورد توجه قرار داده است. سهم عمده خونگ در این اثر، ارائه «چارچوب تبیین قیاسی»^۱ است که به‌دلیل گستردگی‌اش در میان سایر چارچوب‌های ارائه‌شده، پژوهشگران زیادی آن را به‌کار برده‌اند. در این طرح تبیینی، خونگ، شش کار ویژه مهم را برای قیاس‌های تاریخی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی شناسایی کرده است: ۱. کمک به تعریف چستی و ماهیت موقعیت^۲ پیش‌روی تصمیم‌گیرنده؛ ۲. کمک به ارزیابی خطرهای موجود؛ ۳. ارائه رهنمودهای سیاست خارجی احتمالی؛ ۴. کمک به پیش‌بینی شانس‌های موفقیت گزینه‌های سیاست خارجی احتمالی؛ ۵. کمک به ارزیابی صحت اخلاقی گزینه‌های سیاست خارجی؛ و ۶. هشدار در خصوص خطرهای احتمالی همراه با گزینه‌های سیاست خارجی (Khong, 1992: 19-29). خونگ (۱۹۹۲) با بررسی چارچوب تبیینی قیاس به‌کارگرفته‌شده توسط لیندون جانسون، نشان می‌دهد چگونه بهره‌گیری رئیس‌جمهور آمریکا و مشاورانش از قیاس‌های تاریخی گوناگون تصمیمات این دولت را در خصوص تقویت نظامی در آسیای جنوب‌شرقی در سال ۱۹۶۵ تحت تأثیر قرار داد.

از جمله کارکردهای دیگر استدلال قیاسی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی که مورد توجه پژوهشگران رهیافت سیاست خارجی قرار گرفته، پر کردن خلأهای اطلاعاتی و معرفتی ناشی از عدم قطعیت در محیط روابط بین‌الملل است که بیشتر بدان اشاره کردیم. شاید بتوان گفت، بیشتر وقت و تلاش یک تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی صرف شناخت و آشکارسازی نیات

1. Analogical explanation framework
2. Situation

کنشگران دیگر در درون نظام بین‌الملل می‌شود، درحالی‌که تصمیم‌گیر می‌تواند از گذر قیاس‌سازی، یک رویداد جاری را با رویدادی در گذشته که در آن نیت کنشگران شناخته‌شده‌اند، مقایسه کند و از این‌رو، نیت کنشگران در رویداد جاری را طبق این قیاس استنتاج کند. در این خصوص ابن^۱ (۱۹۷۷) زمانی را مثال می‌زند که در می ۱۹۶۷ ارتش مصر نیروهایش را در عرض کانال سوئز در درون صحرای سینا به حرکت درآورد. در آن هنگام، مشکل از طریق قیاس با یک رویداد گذشته در سال ۱۹۶۰ حل شد؛ زمانی که نیروهای مصری در طول صحرای سینا با مرز اسرائیل برای نشان دادن همبستگی با سوریه پیش‌روی کرده بودند. براساس این قیاس‌سازی توسط ارتش اسرائیل، انگیزه‌های مصری‌ها در خصوص مرز اسرائیل - سوریه در سال ۱۹۶۷ مشابه انگیزه‌های آنها در سال ۱۹۶۰ تشخیص داده شد. همچنین تجربه ایالات متحده آمریکا در کوزوو در اواخر دهه ۱۹۹۰، نمونه‌ای است از جایی که تصمیم‌گیران سیاست خارجی از قیاس‌های تاریخی به‌عنوان راهی برای پر کردن خلأهای اطلاعاتی - شناختی استفاده کرده‌اند. ههیر^۲ (۲۰۰۶) در بررسی خود به تبیین قیاس‌های استفاده‌شده و کنش‌های اتخاذشده براساس آنها توسط دو تصمیم‌گیر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه و ریچارد هالبروک پرداخته است. ههیر (۲۰۰۶) در این بررسی نشان داده است که چگونه نیاز به استدلال، به‌کارگیری قیاس‌های تاریخی را برای این دو تصمیم‌گیر سیاست خارجی موجب شد. خلأهای اطلاعاتی - شناختی در این مورد، متوجه نیت و اهداف اسلوبودان میلوشویچ بودند. هم آلبرایت و هم هالبروک، هر دو در این باره به قیاس‌های تاریخی متفاوتی در تلاش برای فهم کنش‌های میلوشویچ متوسل شدند. در این باره، هالبروک از تجربه شخصی‌اش در پنج سال پیش از آن، هنگامی که او در توافقات دیتون، جایی که او آموخت اگر به اندازه کافی بر طرف مقابل فشار وارد آورد، میلوشویچ در آخرین لحظه تسلیم خواهد شد، به‌عنوان منبع قیاس کمک گرفت. از این‌رو، درس قیاسی هالبروک از دیتون این بود که همچنان سخت و قاطع باید در برابر طرف مقابل ایستادگی کرد. برعکس، وزیر امور خارجه، میلوشویچ را در درون قیاس «مونیک» دید. این قیاس به پیمانی اشاره دارد که در آن نخست‌وزیر بریتانیا، نویل چمبرلین^۳، با الحاق نواحی شوتن^۴ چکسلواکی به آلمان نازی، به این امید که این الحاق نقطه پایانی بر جاه‌طلبی‌های توسعه‌طلبانه هیتلر خواهد بود، موافقت کرد. درس عموماً پذیرفته‌شده «مونیک» آن است که مماشات کردن و از در مسالمت وارد شدن با تجاوز و تجاوزگر صرفاً به تقویت و تشدید

1. Eban

2. Hehir

3. Neville Chamberlain

4. Sudten

تجاوز فرا می‌خواند. سیاست پیشنهادی از طریق قیاس مونیخ، از این‌رو، حرکت به‌موقع و قاطع در برابر تهدیدات فزاینده است. با این توصیف، از نظر آلبرایت، گفت‌وگو با میلو شویچ صرفاً به سیاست مماشات و پیامدهای ناشی از به‌کارگیری آن منتهی می‌شد، همان‌گونه که دهه‌ها قبل در خصوص برخورد با هیتلر اتفاق افتاده بود.

همچنین هدایت تصمیم‌گیران سیاست خارجی در اتخاذ خط‌مشی خاص در برابر موقعیت سیاست خارجی پیش‌رو یکی دیگر از کارویژه‌های کاربرد استدلال قیاسی است. در اواخر دهه ۱۹۴۰، هنگامی که ایالات متحده از ناحیه توسعه‌طلبی اتحاد جماهیر شوروی احساس ترس کرد، به باور شیمکو^۱ (۱۹۹۴)، قیاس پیمان مونیخ را باید به‌عنوان نیروی پیش‌برنده مؤثر در پشت تصمیمات دید. شیمکو در بررسی خود از به‌کارگیری این قیاس توسط تصمیم‌گیران سیاست خارجی ایالات متحده معتقد است که این قیاس بر بخش عظیمی از شباهت‌های صوری مانند «قدرت نظامی، ایدئولوژی ضدلیبرالی، ساختار سیاسی داخلی و تمایل به گسترش نفوذ خود» مبتنی بود. درس و از این‌رو، رهنمود اتخاذ‌شده از گذر به‌کارگیری این قیاس برای خط‌مشی مقامات ایالات متحده آن بود که به‌کارگیری سیاست مماشات به تجاوز بیشتر از جانب اتحاد جماهیر شوروی منجر خواهد شد. بر این اساس، تصمیم‌گیران سیاست خارجی آمریکایی به این باور رسیدند که برای جلوگیری از منازعات گسترده‌تر، مقابله با اتحاد جماهیر شوروی امری ضروری است.

قیاس مونیخ در میان قیاس‌های تاریخی مورد استفاده تصمیم‌گیران سیاست خارجی، فراگیرترین قیاس به‌شمار می‌آید. نتایج بررسی‌های لوب (۲۰۱۲)، ریکارد^۲ (۲۰۰۷) و یلیو^۳ (۲۰۰۴) نشان می‌دهد که چگونه اغلب سیاست‌گذاران آمریکایی از ترومن، آیزنهاور، کندی، جانسون تا ریگان، بوش پدر و پسر و کلینتون، همه در برهه‌های مختلف زمانی تحت تأثیر «درس‌هایی از مونیخ»^۴ قرار داشته‌اند. این قیاس به‌همراه قیاس ویتنام به‌عنوان قیاس مخالف آن، همچنان در حوزه عمومی ایالات متحده برجسته است.

بررسی‌های مذکور از جمله موارد بسیاری هستند که بر کارکرد استدلال قیاسی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأکید دارند. به باور پژوهشگران طرفدار رهیافت قیاسی در تحلیل سیاست خارجی، با وجود عدم قطعیت‌های بی‌شماری که بر روابط بین‌الملل سایه می‌افکند، یک پایه قیاسی^۵ (جزء منبع در استدلال قیاسی) زمینه‌ای را برای سیاست‌گذار فراهم

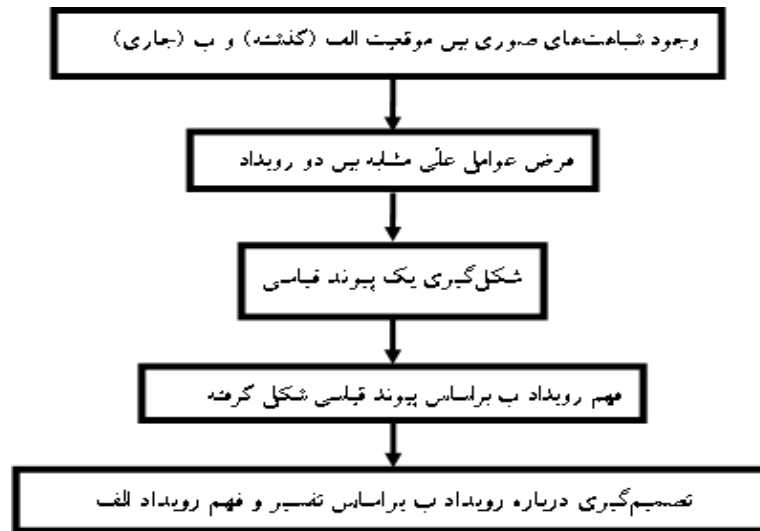
-
1. Shimko
 2. Record
 3. Yeliv
 4. Lessons of Munich
 5. Analogical base

می‌آورد تا براساس آن در خصوص یک موقعیت جاری سیاست خارجی تصمیم‌گیری کند، اما باید یادآور شویم که همه پژوهشگران رهیافت قیاسی دیدگاه‌های یکسانی در خصوص کارکردهای استدلال قیاسی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی ندارند. این اختلاف‌نظر تا جایی است که شاهد حضور رهیافت دوگانه از کارویژه‌های استدلال قیاسی در پژوهش قیاسی تحلیل سیاست خارجی هستیم که در ادامه به آن می‌پردازیم.

فرایند استدلال قیاسی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی

براساس فرضیه اصلی طرفداران رهیافت قیاسی سیاست خارجی، تصمیم‌گیران سیاست خارجی هنگام روبه‌رو شدن با موقعیت سیاست خارجی قابل قیاس یا حتی جدید از استدلال از گذر قیاس‌های تاریخی که می (۱۹۷۳) از آن به «درس‌هایی از گذشته» اشاره می‌کند، بهره می‌گیرند، اما فرایند استدلال قیاسی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی چگونه است؟ به گفته همر^۱ (۲۰۰۰)، اساس استدلال قیاسی انتقال اطلاعات از یک موقعیت [جزء پایه یا منبع قیاس] به موقعیتی دیگر [جزء هدف] است. این فرایند انتقال اطلاعات در تصمیم‌گیری سیاست خارجی مبتنی بر یک قیاس تاریخی نیز، اتفاق می‌افتد. در فرایند استدلال قیاسی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، تصمیم‌گیرنده براساس شباهت‌های صوری بین موقعیت گذشته و جاری اجازه پیدا می‌کند موقعیت جاری را به گونه‌ای بازسازی یا تفسیر کند که با تفسیرش از موقعیت گذشته متناسب باشد. به عبارتی مشخص‌تر، تصمیم‌گیر با فرض وجود شباهت‌های اغلب صوری بین دو موقعیت، استنتاج می‌کند که این شباهت‌ها حاکی از شرایط اساسی مشابه در هر دو موقعیت است. از این‌رو، اقدام به برخورد مشابه با موقعیت جاری می‌کند؛ برخوردی که مبتنی بر تعریف موقعیت جاری بر پایه تفسیر و بازسازی موقعیت گذشته است. در شکل ۲ به کمک بحث هانتز^۲ (۲۰۱۱) درباره ساختار استدلال قیاسی، چگونگی فرایند استدلال قیاسی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی نشان داده شده است.

1. Hemmer
2. Hunter



شکل ۲. فرایند استدلال قیاسی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی

منبع: پژوهش حاضر

به عبارتی دقیق‌تر، وجود شباهت‌های صورتی بین موقعیت گذشته (رویداد الف) و موقعیت جاری (رویداد ب) تصمیم‌گیر سیاست خارجی را هدایت می‌کند تا براساس این قیاس/ شباهت، عوامل علی مشابهی را برای دو موقعیت یا رویداد فرض کند و از این رو، براساس این قیاس و استنتاج، پیوند قیاسی^۱ را بین این دو رویداد شکل دهد. این پیوند قیاسی تصمیم‌گیر را هدایت می‌کند تا فهمش از رویداد جاری (ب) را مفهوم‌سازی و سپس در درون این فهم، اقدام به اتخاذ تصمیماتی در خصوص رویداد (ب) کند.

منابع استدلال قیاسی

یکی از مباحث مطرح در کاربرد قیاس‌های تاریخی توسط تصمیم‌گیران سیاست خارجی، منبع قیاس است. پژوهشگران رهیافت قیاسی اغلب سه منبع یا زمینه محیطی^۲ را شناسایی کرده‌اند که تصمیم‌گیران سیاست خارجی به کمک آنها پایه^۳ یک استدلال قیاسی را شکل می‌دهند. این سه منبع عبارت‌اند از: تجارب شخصی - نسلی یا دست اول؛ تجارب شغلی و آشنایی با تاریخ جهان و تجارب و فرهنگ ملت‌های دیگر.

1. Analogical connection
2. Context
3. Base

براساس منبع نخست، تصمیم‌گیران سیاست خارجی ممکن است از قیاس‌های شخصی‌تر که برگرفته از تجربه شخصی‌شان است، کمک بگیرند. ریکارد (۲۰۰۷) و نیز یلیو (۲۰۰۴)، هر دو تجربه شخصی بوش به‌عنوان شرکت‌کننده در جنگ جهانی دوم را به‌منزله یک زمینه محیطی‌ای فرض می‌گیرند که به او در به‌کارگیری قیاس مونیخ در جنگ اول خلیج فارس در ۱۹۹۱ کمک کرد. بوش آخرین رئیس‌جمهوری‌ای بود که در جنگ جهانی دوم خدمت کرده بود. براساس استدلال یلیو (۲۰۰۴) این تجربه به او کمک کرد تا قیاس مونیخ را در برخورد با حمله عراق به کویت به کار گیرد.

اما سؤال این است که از بین سه منبع شناسایی‌شده کدام‌یک در شکل دادن به یک پایه قیاسی نقش بیشتری دارد؟ دیسون و پرستون^۱ (۲۰۰۶) در پژوهش خود با استفاده از منابع اسنادی دوره ریاست جمهوری ترومن، آیزنهاور، کندی و جانسون و شش مورد تصمیم‌گیری، به بررسی رابطه بین ویژگی‌های فردی آنها و بهره‌گیری‌شان از قیاس‌های تاریخی پرداخته‌اند. براساس یافته‌های این پژوهش، رهبران با مهارت، کارایی و تخصص بالا، قیاس‌های پیشرفته‌تری را نسبت به رهبران با مهارت، دارایی و تخصص اندک به کار می‌گیرند. رهبران اخیر قیاس‌های کاملاً ساده‌ای را در سیاست‌گذاری به کار می‌گیرند که اغلب منبع آنها فرهنگ و نسل خودشان است، درحالی‌که گروه نخست قیاس‌های پیشرفته‌تری را که منبع آنها اغلب تجارب خودشان است، به کار می‌گیرند، در عین حال که به دوردست‌ها (تجارب نسل‌ها و فرهنگ‌های دیگر) نیز به‌عنوان منبع قیاس‌های مورد کاربرد نظر دارند، اما یافته نهایی دیسون و پرستون (۲۰۰۶) نشان می‌دهد که هر دو گروه به دانش و اطلاعات موجود به‌عنوان منبع قیاس متوسل شده‌اند تا به تجارب شخصی‌ای که در حوزه سیاست‌گذاری خارجی دارند.

بر این اساس، تجارب شخصی، شغلی و حرفه‌ای، تجارب و آشنایی با تجارب نسلی و فرهنگی - تاریخی ملی و نیز آشنایی با تجارب نسل‌ها، فرهنگ‌ها و تاریخ ملت‌های دیگر در کنار دانش و اطلاعات موجود زمینه‌های محیطی‌ای فرض شده‌اند که تصمیم‌گیران سیاست خارجی قیاس‌های مورد کاربرد خود را از آنها اخذ می‌کنند.

عوامل مؤثر بر گزینش یک قیاس خاص

همان‌گونه که اشاره شد، در مرحله بازایی قیاس‌گر دست به گزینش قیاس خاص می‌زند. سؤال این است که چه عواملی موجب می‌شود تا یک قیاس نسبت به سایر قیاس‌ها برجسته^۲ شود و به سطح آید؟

1. Dyson & Preston
2. Salience

از منظر ادبیات رهیافت قیاسی سیاست خارجی قیاس‌هایی شانس‌گزینش را دارند که تصمیم‌گیران درباره منبع آن قیاس‌ها (رویدادهای گذشته) تجربه دست اول دارند؛ یا قبلاً در دوره کاری یا بزرگسالی آنها اتفاق افتاده و تجربه شده یا اینکه این رویدادها پیامدهای مهمی را برای کشورشان داشته‌اند. اثر یلیو (۲۰۰۴) نمونه خوبی است از اینکه چگونه تجربه بی‌واسطه سبب می‌شود تا یک تصمیم‌گیر یک قیاس را نسبت به قیاس‌های دیگر گزینش کند. او استدلال می‌کند از آنجا که رئیس‌جمهور جورج اچ. دابلیو. بوش خود شرکت‌کننده در جنگ جهانی دوم بود، پایه قیاسی فعالی داشت که براساس آن، قیاس مونیخ را استنتاج کرد. این استدلال، فرضیه جرویس^۱ (۱۹۷۶) را مبنی بر اینکه قبل از هر چیز، تجارب بی‌واسطه در میان سایر عوامل بر گزینش یک قیاس توسط یک تصمیم‌گیر تأثیرگذارند، تأیید می‌کند. در کنار تجارب دست اول، وی به عامل دیگری نیز اشاره دارد که به پیامدهای ناشی از یک مورد تاریخی مربوط می‌شود. براساس این عامل، اگر یک رویداد تاریخی پیامدهایی مانند تلفات محیطی، مالی و جانی زیادی داشته باشد، می‌تواند به منبع یک استدلال قیاسی برای تصمیمات بعدی تبدیل شود. به اعتقاد جرویس، این رویدادهای مهم نه تنها می‌توانند زمینه‌های گرایش‌های شناختی شمار زیادی از افراد را تحت تأثیر قرار دهند، بلکه تأثیر عمیقی بر زندگی افراد می‌گذارند. از این رو، تجربه می‌تواند بنای^۲ جدیدی را برای یک تصمیم‌گیر فراهم آورد تا از طریق آن به تفسیر رویدادهای مشابه پیش روی خود دست زند. همچنین روان‌شناسان شناختی به دو عامل تحت عنوان روش‌های شهودی - اکتشافی اشاره دارند که بر انتخاب یک قیاس توسط یک فرد تأثیرگذارند: ۱. گویایی یا نمایانگری^۳ که به معنای درجه یا میزانی است که با آن یک رویداد برای قیاس گرفتن با رویداد دیگر ارزیابی می‌شود. یافته‌های تجربی جرویس (۱۹۷۶) و خونگ (۱۹۹۲) نشان داده‌اند که سیاست‌گذاران خارجی در فرایند قیاس‌سازی با تمسک به اشتراکات صوری (به‌عنوان شاخص گویایی یک قیاس) تا ساختاری بین دو رویداد گرایش دارند، به‌ویژه زمانی که این اشتراکات در نوع خود بیشترین میزان وضوح را دارند؛ ۲. عامل دیگر، در دسترس بودن^۴ است که به میزان سهولت و آسانی‌ای که با آن یک رویداد تاریخی یا تجربه گذشته به یاد آورده می‌شود، اشاره دارد.

اما در هسته اصلی استدلال دانشجویانی که رهیافت قیاسی را به‌کار گرفته‌اند، این فرض مطرح است که تصمیم‌گیران ترجیح می‌دهند دست به انتخاب قیاسی بزنند که بروندهای سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار داده است. با این حال، هوگتان^۵ (۱۹۹۶) این عامل را کافی

1. Jervis
2. Base line
3. Representiveness
4. Availability
5. Houghtan

نمی‌داند و معتقد است که قانع‌کننده‌ترین قیاس‌ها زمانی پدیدار می‌شوند که نه تنها نشان از موفقیت کاربردشان در سیاست خارجی داشته، بلکه موفقیت سیاسی یا به عبارتی، خاصیت توجیه‌کنندگی نیز داشته باشند.

رهیافت استدلال قیاسی در تحلیل سیاست خارجی

بخشی از وظیفه حوزه تحلیل سیاست خارجی^۱ به تحلیل چگونگی فرایند تصمیم‌گیری اختصاص دارد. دانشوران این حوزه پژوهشی با به کار گرفتن رهیافت‌های نظری مختلف سعی دارند حداقل به دو سؤال محوری در این باره پاسخ دهند؛ نخست اینکه چگونه می‌توان فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی را فهم کرد و در مرحله دوم، چگونه از گذر فهم این فرایند می‌توان به تبیین برون‌دادهای^۲ سیاست خارجی دست یافت؟

رهیافت‌های شناختی/ ادراکی^۳ در تحلیل سیاست خارجی ادعا می‌کنند اگرچه همه، بلکه بخشی از پاسخ پرسش‌های مذکور را در اختیار دارند. این رهیافت‌ها به جای تمرکز بر تعاملات بین دولت‌ها، منابع قدرت مادی آنها و اساساً زمینه‌های محیطی ساختاری برون‌دادهای سیاست خارجی دولت‌ها که در مطالعات سنتی سیاست خارجی رایج است، بر اهمیت نقش کنشگران کلیدی و ادراکات آنها به عنوان زمینه‌های محیطی کارگزاری در شکل‌دهی و جهت‌گیری ساختار تصمیم‌سازی و خط‌مشی‌های حاصله تأکید دارند. به عبارت دیگر، رهیافت‌های شناختی درصددند به منظور تبیین یا پاسخ به این پرسش که چرا دولت‌ها سیاست خارجی خاصی را دنبال می‌کنند، به درون ذهن تصمیم‌گیران آنها راه پیدا کنند (Mintz & DeRouen, 2010).

در هسته مرکزی تحلیل رهیافت استدلال قیاسی، استدلال قیاسی یک فرایند تصمیم‌سازی است مبتنی بر این ایده که فهم یا مشارکت قبلی اشخاص از و در رویدادهای گذشته، رفتار آنها را در مواجهه با رویدادها و موقعیت‌های جاری سیاست خارجی تحت تأثیر قرار می‌دهد، با این فرض که تصمیم‌گیران به منظور تصمیم‌گیری در خصوص رویدادهای جاری سیاست خارجی به طور خودآگاه یا ناخودآگاه میان‌برهای شناختی‌ای مانند قیاس‌های تاریخی را به کار می‌گیرند که به اعتقاد گوردون^۴ (۱۹۶۱) می‌تواند در ایجاد راه‌حل‌های خلاقانه در برخورد با مشکلات پیش رو به آنها کمک کند. این رهیافت با گنجاندن ادراکات و تشبیهات (قیاس‌ها) در تحلیل خود درصدد ارائه ابزار تحلیلی بدیل برای فهم و تبیین کنش‌های سیاست خارجی دولت‌هاست که در رهیافت‌های سنتی تحلیل سیاست خارجی نادیده گرفته شده است.

1. FPA
2. Outputs
3. Cognitive approaches
4. Gordon

ارزش تبیینی قیاس‌ها و رهیافت استدلال قیاسی

همه پژوهشگرانی که رهیافت استدلال قیاسی را در دستور کار پژوهشی خود وارد کرده‌اند، ارزش و توان تبیینی یکسانی برای رهیافت شناختی قائل نیستند. حتی برخی از آنها رهیافت قیاسی را فاقد هرگونه کارکرد تبیینی در تحلیل سیاست خارجی می‌دانند، از این نظر که چیزی درباره چگونگی فرایند تصمیم‌گیری و چرایی برون‌دادهای سیاست خارجی نمی‌گوید. نقطه آغازین این اختلاف‌نظرها را می‌توان در تفاوت دیدگاه آنها در خصوص کارکرد قیاس‌های به‌کارگرفته‌شده توسط تصمیم‌گیران سیاست خارجی یافت.

اساساً دو دیدگاه متفاوت درباره خصلت کاربردی قیاس‌ها در عرصه تصمیم‌گیری سیاست خارجی مطرح شده است. براساس دیدگاه نخست، ماهیت کاربردی قیاس‌ها توسط تصمیم‌گیران سیاست خارجی صرفاً ماهیت ابزاری^۱ است، از این رو، کارکرد اصلی آنها شکلی از توجیه^۲ برای تصمیمات از پیش اتخاذ شده است. در مقابل، دیدگاه دوم یک خصلت سازنده و قوام‌بخش^۳ برای کارکرد قیاس‌ها قائل است. مک میلان^۴ (۲۰۰۹) بر این باور است که افراد می‌توانند از تاریخ درس بگیرند، اما در عین حال، هنگامی که به‌طور گزینشی شاهدهی از گذشته برای توجیه آنچه ذهنشان را برای انجام آن آماده ساخته‌اند، خود را فریب می‌دهند.

نقد مک میلان درباره بهره‌گیری افراد از تاریخ، بازتاب‌دهنده استدلال آن دسته از دانشورانی است که به اهمیت قیاس‌های تاریخی در تصمیم‌سازی سیاست خارجی شک و تردید دارند. این دانشوران، دیدگاه طرفداران رهیافت قیاسی در تحلیل سیاست خارجی را که بر تأثیر علی قیاس‌های تاریخی بر برون‌دادهای سیاست خارجی تأکید دارند، زیر سؤال می‌برند. در عوض، آنها استدلال می‌کنند قیاس‌ها توسط تصمیم‌گیران سیاست خارجی به‌کار گرفته می‌شوند تا از گذر آنها تصمیماتی را که از قبل تعیین شده‌اند، توجیه کنند. از نگاه طرفداران دیدگاه اخیر که از آنها به‌عنوان پیش‌برندگان فرضیه «استفاده ابزاری از تاریخ» یاد می‌شود، سیاست‌گذاران خارجی به‌جای درس گرفتن از تاریخ، آن دسته از تجارب تاریخی را که بیشترین حمایت را برای اولویت‌های سیاست خارجی از پیش موجود آنها فراهم می‌آورند، گزینش می‌کنند. یا آن‌گونه که لوی^۵ (۱۹۹۴) اشاره دارد، به باور طرفداران این فرضیه، سیاست‌گذاران یک مورد تاریخی معین را به روشی که دیدگاه‌های آنها را در خصوص سیاست‌های ترجیحی‌شان مورد تقویت و حمایت قرار دهد، بازتفسیر می‌کنند. براساس این

-
1. Instrumentally
 2. Justification
 3. Constructiveness
 4. MacMillan
 5. Levy

دیدگاه، به‌کارگیری استدلال قیاسی در فرایند تصمیم‌گیری نه یک فرایند تفکر شناختی^۱، بلکه تاکتیکی راهبردی^۲ برای تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی است، در نتیجه نمی‌توان هیچ‌گونه توان تبیینی یا اکتشافی در راهبری سیاست خارجی برای آنها قائل شد.

خونگ (۱۹۹۲) دیدگاه اخیر را یک دیدگاه عمیقاً سیاسی می‌داند که براساس آن، تصمیم‌گیران را ملزم به قانع کردن دیگران، با بهره‌گیری از قیاس‌ها به‌عنوان ابزاری در فرایند تصمیم‌گیری فرض می‌کند. نویسنده نیز با استدلال خونگ (۱۹۹۲) در این باره موافق و معتقد است که دیدگاه «استفاده ابزاری - تاکتیکی از قیاس‌ها» پیش از آنکه بر خصلت کارکردی قیاس‌ها در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی تمرکز کند، بر انگیزه‌شناسی قیاس‌گران تأکید دارد. به‌نظر می‌رسد، این دیدگاه بیشتر در میان مورخان طرفدار داشته و توسط آنها مطرح شده باشد تا از سوی پژوهشگران سیاست خارجی. البته صحت این نظر مستلزم بررسی ادبیات گسترده‌تری از موضوع است.

خونگ (۱۹۹۲) و دیگرانی مانند می (۱۹۷۳) و همر (۲۰۰۰) که بر ارزش تبیینی رهیافت قیاسی در تحلیل سیاست خارجی تأکید دارند، به تأثیر علی قیاس‌های تاریخی بر برون‌دادهای سیاست خارجی اشاره می‌کنند. از دیدگاه آنها استدلال قیاسی، فرایند تفکر شناختی است که توسط سیاست‌گذاران خارجی برای رسیدن به فهمی از موقعیت جاری سیاست خارجی استفاده می‌شود. به باور آنها یک پیوند قیاسی بین دو موقعیت گذشته و جاری، جهت‌گیری‌ها و اولویت‌های سیاست خارجی سیاست‌گذاران را در خصوص مسئله‌ای خاص تحت تأثیر قرار می‌دهد، درحالی‌که دیدگاه مقابل معتقد است سیاست‌گذاران با بهره‌گیری از قیاس‌های تاریخی موقعیت جاری را تحریف می‌کنند و توجیهی را برای روند کنش دلخواهشان فراهم می‌آورند. نوشته‌های می (۱۹۷۳)، جرویس (۱۹۷۶) و دیگران تأکید دارند که تدوینگران سیاست خارجی اغلب از طریق باورها و عقایدی که از تاریخ فرامی‌گیرند، تحت تأثیر واقع می‌شوند. از نظر این پژوهشگران رهیافت قیاسی، قیاس‌های تاریخی به‌عنوان عقاید و باورهای قدرتمند خاصی در مورد تاریخ جدیدند که دامنه‌ای از موقعیت‌های قابل تصور را در اختیار دولتمردان قرار داده و به آنها اجازه می‌دهند الگوها و پیوندهای علی‌ای را که به آنها در فهم جهانشان کمک می‌کند، شناسایی کنند (Jervis, 1976: 217). از این‌رو، قیاس‌ها بخشی از فرایندی تلقی می‌شوند که از طریق آن دانش «خلق می‌شود» (Shimko, 1995: 74). همچنین آن‌گونه که پاریس^۳ (۲۰۰۲) در پژوهش موردی خود دریافته است، قیاس‌ها می‌توانند ابزار قدرتمندی از ارتباط سیاسی را برای سیاست‌گذاران خارجی فراهم آورند. وی کوشیده است کارایی سیاسی قیاس‌های تاریخی را

1. A cognitive thought process

2. A strategic tactic

3. Paris

در مناظرات سیاست‌گذاران خارجی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۹ در خصوص اینکه آیا و چگونه ایالات متحده و ناتو^۱ باید در کوزوو مداخله کنند، بررسی کند. او در بررسی خود نشان داده است که چگونه در این مباحثات، نخبگان سیاسی ایالات متحده شامل رئیس‌جمهور بیل کلینتون، مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه و برخی سناتورها و اعضای کنگره، هریک از استراتژی موردنظر خود در بالکان از طریق به‌کارگیری قیاس‌های تاریخی گوناگونی چون هیتلر و مونیخ، جنگ ویتنام و... حمایت کردند.

همچنین بررسی ما از ادبیات موضوع حاکی از آن است که برخی پژوهشگران با تأکید همزمان بر خصلت دوگانه کاربرد قیاس‌ها در تصمیم‌گیری سیاست خارجی خود را در خط میانه تعریف کرده‌اند. بارتکوفسکی (۲۰۰۲) معتقد است که قیاس‌ها کارکردهای دوگانه را به‌طور همزمان در خود دارند. او با مطالعه به‌کارگیری قیاس‌ها توسط سیاست‌گذاران و مقامات نظامی آمریکایی و بریتانیایی در برخورد با موقعیت بوسنی و هرزگوین در سال ۱۹۹۹ نشان می‌دهد چگونه سیاست‌گذاران مورد مطالعه از قیاس‌های معینی به‌طور ابزاری استفاده کردند، اما در عین حال، بسیاری از خط‌مشی‌ها و راهبردهای سیاسی - نظامی‌ای که آنها اتخاذ کردند، از گذر تفسیرهای استنتاج‌شده از قیاس‌هایی مانند ویتنام و ایرلند شمالی شکل یافتند. از این رو، او نتیجه می‌گیرد قیاس‌ها همزمان هم توجیه‌کننده^۲ و هم عامل سازنده و قوام‌بخش^۳ برون‌دادهای سیاست خارجی تلقی می‌شوند. ورتسبرگر (۱۹۸۶) در بحث از کارکردهای قیاس‌های تاریخی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی به‌طور مشخص، به چهار کارویژه زیر اشاره می‌کند: ۱. کمک به تعریف موقعیت پیش‌رو؛ ۲. شناسایی نقش‌ها و منزلت متناسب در نظام بین‌الملل؛ ۳. تعیین و انتخاب یک خط‌مشی مناسب در میان گزینه‌های بدیل؛ و ۴. موجه جلوه دادن راهبرد و خط‌مشی گزینش‌شده (Vertzberger, 1986: 225).

به‌نظر می‌رسد قصد ورتسبرگر (۱۹۸۶) از گنجاندن کارویژه چهارم، تأکید بر خصلت ابزاری قیاس‌ها در کنار خصلت قوام‌بخشی آنهاست. او در توضیح این کارویژه، آن را به معنای «فرایند اقناع‌سازی»^۴ طرف‌های داخلی و خارجی می‌داند، مبنی بر اینکه یک خط‌مشی خاص منطقی، عملی و از نظر هنجاری قابل قبول‌ترین خط‌مشی است. بر این اساس، طرفداران ره‌یافت قیاسی به نسبت کارویژه‌هایی که در خصوص به‌کارگیری قیاس‌ها در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی فرض کرده‌اند، برای این ره‌یافت شناختی در تحلیل سیاست خارجی توان و ارزش تبیینی ویژه‌ای قائل شده‌اند. به اعتقاد آنها، آنچه ره‌یافت استدلال قیاسی

1. NATO
2. Justifier
3. Constructive
4. Convincing process

می‌تواند به تحلیلگران در خصوص چگونگی فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی بگوید، این است که چگونه تفسیر فرد تصمیم‌گیرنده از یک موقعیت می‌تواند خط‌مشی حاصله را تحت تأثیر قرار دهد.

نتیجه

در مقاله حاضر که با هدف شناساندن رهیافت استدلال قیاسی در تحلیل سیاست خارجی نگاشته شده، نویسنده کوشیده است با بررسی برخی آثار نظری و تجربی موجود، تصویری کلی از اجزای سازنده اصلی این رهیافت شناختی سیاست خارجی را برای خوانندگان علاقه‌مند به این حوزه پژوهشی ترسیم کند.

برخی آثار تجربی که در متن به‌کار رفته‌اند، به نویسنده کمک کرد تا با چند و چون به‌کارگیری رهیافت استدلال قیاسی از سوی دانشوران حوزه تحلیل سیاست خارجی آشنا شود و به توان تبیینی این رهیافت در تحلیل سیاست خارجی پی ببرد. نویسنده بر این باور است، به‌دلیل فراگیر بودن کاربرد قیاس‌های تاریخی توسط تصمیم‌گیران سیاست خارجی، رهیافت استدلال قیاسی به‌عنوان یک رهیافت شناختی می‌تواند رویکردی نوآورانه از تبیین یک کنش سیاست خارجی را در اختیار تحلیلگران قرار دهد و بر فهم آنها از چگونگی فرایند سیاست‌گذاری خارجی بیفزاید.

از آنجا که کاربرد استدلال قیاسی صرفاً به حوزه سیاست خارجی و کنشگران آن محدود نمی‌شود، پژوهشگران سایر حوزه‌های علوم سیاسی می‌توانند با استفاده از رهیافت استدلال قیاسی، قیاس‌های به‌کارگرفته‌شده توسط کنشگران سیاسی درگیر در موقعیت‌هایی مانند منازعات سیاسی داخلی را شناسایی کنند و از آنها برای فهم و گونه‌شناسی گفتمان‌های سیاسی جاری در این منازعات بهره‌گیرند و براساس این فهم، امکان پیش‌بینی خط‌مشی‌های آینده آنها را در عرصه قدرت سیاسی فراهم آورند.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ساسانی، فرهاد (۱۳۸۳). استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، تهران: سوره مهر.

ب) خارجی

2. Bartkowski, M (2002). "The Impact of Analogies on the Foreign Policies of the United States and Great Britain: The Case of Intervention in Bosnia and Herzegovina",
3. RUBIKON E – Journal. ISSN 1505 -1161. Sep 2002. Available at: -http://maciejbartkowski.com.

4. Blanchett, I. & Dunbar, K (2001). "How analogies are generated: The roles of structural and superficial similarity", **Memory & Cognition**, 29 Vol.29, No. 5, pp.730 – 735.
5. Dyson, S. B. and Preston, T (2006). "Individual Characteristics of Political Leaders and the Use of Analogy in Foreign Policy Decision Making", **Political Psychology**, Vol. 27, No. 2, pp.265 – 288.
6. Eban, A (1977). **An Autobiography**. New York: Random House.
7. Forbus, K. D, Gentner, D, and Law, K (1994). "MACIFAC: A model of similarity – based Retrieval", **Cognitive Science**, Vol.19, No.2, pp.141 – 205.
8. Gordon, W (1961). **Synectics**. New York: Harper and Row.
9. Hall, R. P (1989). "Computational Approaches to Analogical Reasoning: A Comparative Analysis", **Artificial Intelligence**, Vol. 39, pp.39 – 120.
10. Hehir, A (2006). "The impact of analogical reasoning on U. S. foreign policy towards Kosovo", **Journal of Peace Research**, Vol. 43, No. 1, (67), pp.67 – 81.
11. Hemmer, C (2006). **Which Lessons matters?: American foreign policy decision making in the Middle East, 1979 – 1987**. NEW York , NY: State University of New York Press.
12. Holyoak , K. J (2005). " Analogy", In: the Cambridge Handbook of Thinking and Reasoning , Keith J. Holyoak and Robert G – Morrison, Cambridge: Cambridge University Press, pp.117 – 118.
13. Houghton , D. P (1996). "The role of analogical reasoning in novel foreign policy situations", **British Journal of political Science** ,Vol. 26, No.4, pp.523 – 552.
14. Hunter, J. T (2011). **Analogical Reasoning and U. S. Drug Policy: A Case Study of The MERIDA Initiative**, Master of Art Thesis. San Diego State University.
15. Jervis, R (1976). **Perception and Misperception in International Politics**. Princetin University Press.
16. Khong, Y. F (1992). **Analogies at War: Korea, Munich, Dien Bien Phu, and the Vietnam decisions of 1956**. Princeton University Press.
17. Laub, Z. J (2012). **Examining the Development – Security Nexus: Historical Analogies and Nation Building in U. S. Foreign Policy**, An honor thesis for the program in International Relations, Tufts University.
18. Levy J. S (1994). "Learning and Foreign Policy: Sweeping A Conceptual Minefield", **International Organization** Vol. 48, No. 2, pp.272-312.
19. Macmillan, M (2009). **Dangerous Games: The Uses and Abuses of History**, New York: The Modern Library.
20. May, E. R (1973). **"Lessons of the Past": the Use and Misuse OF History in American Foreign Policy**. Oxford University Press.
21. Mintz, A. & DeRouen, K.Jr (2010). **Understanding foreign policy decision making**, New York, NY: Cambridge University press.
22. Paris, R. (2002). "Kosovo and Metaphor War", **Political Science Quarterly**, Vol.117, No.3, pp.423 – 450.
23. Record, J (2007). "The Use and Abuse of History: Munich, Vietnam, and Iraq", **Survival**, Vol. 49, No.1, pp.163-180.
24. Schwenk, C. R (1988). "The Cognitive Perspectvie On Strategic Decision Making", **Journal of Management Studies**, Vol. 25, No.1, pp.41-55.
25. Shimko, K. L (1994)." Metaphores and foreign policy decision making", **political psychology**, Vol. 15, No. 4, pp.655 – 671.
26. Shimko, K. L (1995). **Foreign Policy Metaphors: Falling Dominoes and Drug Wars**, In Laura, N, Jeanne, A. K. Hey and Patrick J. Haney. **Foreign Policy Analysis: Continuity and Change in Its Second Generation**, Princeton Hall (NewJersey).
27. Simon, H. A (1957). **Models of Man**, New York: Wiley.
28. ----- (1976). **Administrative Behavior** , (4th ed.) New York: Free Press.
29. Taylor, S (1982). **The interface of cognitive and social psychology**. In Harvard, J
30. Taylor, S. and Crocker, J (1983). **Schematic bases of social information, processing**. In Higgens, E., Herman, C. and zauna, J. **Social Cognition The Ontario Symposium**. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
31. Vertzberger, Y (1986). "Foreign policy Decisionmakers as Practical – Intuitive Historians: Applied History and Its Shortcomings", **International Studies Quarterly**, Vol. 30, No. 2, pp.223 – 247.

-
32. Yeliv, S. A (2004). **Explaining foreign policy: U. S. decision – making and the Persian Gulf War**. Baltimore, M D: The Johns Unive press. (Ed) Cognition, Social Behavior and the Enviyonment. Hillsdale.
33. NJ: Lawrence Erlbaum.